

چرا کار از دست رفت؟

جواد سفای سعیدی

قبل از انقلاب در ایران به نیت ارتقای شایستگی های فنی و حرفه ای در جوانان، مراکزی با عنوان **انستیتو تکنولوژی ها** افتتاح گردیدند. رسالت اصلی این موسسات، آموزش فناوری و شیوه های صحیح کار و ارتقای بهینه مهارتهای مورد نیاز برای رفع نیازهای جامعه و دنیای واقعی کار بود. خیلی زود این موسسات به کارگاه های پیشرفته مجهز شدند، و تعدادی از جوانان مستعد، جهت یادگیری فناوری ها و مهارت های متناظر با هر یک از رشته های مورد نیاز صنعت، خدمات و کشاورزی، به کشورهای پیشرفته اعزام شدند.

فرآیند تدوین برنامه درسی این موسسات، با تحلیل حرف و مشاغل آغاز می شد. یعنی ابتدا مشخص می شد که هر یک از شغل ها و حرفه ها به کدام فناوری ها و مهارت ها نیازمندند. سپس بر اساس همان فناوری ها و مهارت های مورد نیاز، **واحد یادگیری کار**، تدوین می شد. چراکه اعتقاد بر این بود که نه با سخنرانی کردن و نه با ورقه و جزوه بلکه فقط با **کار کردن** می توان روش های صحیح کار کردن و فناوری ها را به هنرجویان آموخت و آنها را به افراد کاردان (تکنسین) تبدیل کرد.

آموزش هر یک از واحدهای یادگیری کار، بر عهده **استاد کار ماهر** بود. فرآیند یادگیری با مشاهده فوت و فن ها و مهارت هایی که استادکار به نمایش می گذاشت، آغاز می شد و با محول نمودن بخش هایی از کار به هنرجویان تکمیل می گشت. زمانی که هر یک از هنرجویان به صورت مستقل شروع به کار می کردند و نشان می دادند که بدون عیب و نقص، توانسته اند به فناوری ها تسلط یافته و مهارت های آموخته شده را به کار گیرند، یادگیری به اوج خود می رسید.

استادکاران موظف بودند، در فرآیند آموزش کار به هنرجویان، به اقتضای واحدهای یادگیری، علاوه بر فنون و مهارت های مورد نیاز، شیوه های صحیح محاسباتی یا مبانی نظری و تئوریک فناوری ها را نیز به هنرجویان انتقال دهند. به همین علت هیچ وقت نیازی به تقسیم واحدهای یادگیری به واحدهای مستقل نظری و عملی احساس نمی شد. بنابراین، سرنوشت تحصیلی هنرجویان هم بر روی ورقه های امتحانی رقم نمی خورد بلکه در هر یک از رشته ها، عیار مهارت های کسب شده و میزان تسلط بر فناوری ها توسط هنرجویان، با دسترنجشان محک می خورد.

در مراکز کشاورزی، مرغوبیت محصولات مزارع و باغ ها، معیار ارزیابی از استادکاران و هنرجویان بود و در رشته های حسابداری، میزان دقت ترازنامه ها و تنظیم دفاتر مالی، هفت خوان امتحانات به حساب می آمد. از شکستن جوش تسمه ها در زیر پتک و سندان استادکاران، بوی تکرار پایه واحد جوشکاری به مشام می رسید و با پریدن فیوز برق مدارهایی که به اشتباه بسته شده بودند، ته دل هنرجویان برق می ریخت. درز واشده در زیر قالب ها در حین

ریختن چدن مذاب، تصدیق آخر سال در رشته ریخته گری را با خود می برد و صدای ریپ زدن موتور تازه استارت خورده، جلوی استاد کاران، آرزوی اتمام دوره هنرجویان مکانیک را به باد می داد و ...

هنرجو باید **کار** یاد می گرفت، باید یاد می گرفت که چگونه می توان با یک فناوری ارزش افزوده ایجاد کرد، چگونه ساخت و چگونه تولید کرد و یا خدمتی را ارائه داد، و گرنه حق فراغت از تحصیل را نداشت.

بخش اعظمی از فعالیت های هنرجویان صرف بر طرف نمودن نیازهای انستیتوها می شد. درست هم همین بود. مراکزی که قادر به تامین نیازهای خود نبودند، نمی توانستند ادعای رفع نیازهای بازار کار را داشته باشند.

لزوم کار کردن برای یاد گرفتن، ایجاب می کرد که همه ساله برای ارزیابی از عملکرد انستیتوها، و مهم تر از همه ارتقای کیفی آموزش ها، بخشی از تولیداتی که در حین آموزش در کارگاه ها تولید می شدند، به **فروش** برسد.

به بیان ساده تر محصولات و خدماتی که هنرجویان در معرض فروش و ارائه قرار می دادند، بهترین ویتترین برای ارزیابی از کیفیت سواد بود که در انستیتوها می اندوختند. هر چه محصولات و مهارتهای ارائه شده پیچیده تر و از فناوری های پیشرفته برخوردار بود، به همان نسبت اعتبار و ارزش انستیتوها بالاتر می رفت. از این طریق استاد کاران و هنرجویان به کارآیی آموزش ها و یا فاصله عملکرد خود با نیازهای جامعه واقف می شدند، و به معنای واقعی عملکرد خود را ارزیابی می کردند. به همین دلیل بود که برای ارزیابی از **سواد کار** و کاردانی، نیازی به امتحانات مداد کاغذی احساس نمی شد. لذا سرنوشت تحصیلی هنرجویان به **کار**، تولید و ارائه خدمت گره می خورد. با تلاش، همت و اراده در می آمیخت و جوانانی جسور، با اعتماد به نفس بالا از انستیتو تکنولوژی ها فارغ التحصیل می شدند و با آمادگی کامل برای رویارویی با دنیای در حال تغییر، به جامعه قدم می گذاشتند.

برای تسهیل فرآیند فروش، تغییراتی در قوانین مالی کشور به وجود آمده بود تا انستیتو تکنولوژی ها قادر به فروش محصولات و خدمات خود به بازار باشند. این قانون که ضامن بقای کار به عنوان محور اصلی آموزش در انستیتوها به حساب می آمد، در اوایل انقلاب پس از تغییراتی به **بند ب تبصره ۷۵** معروف شد و پس از اصلاح نهایی در قانون بودجه سال ۱۳۶۲ به تصویب رسید.

بند ب تبصره ۷۵: « ب - همه ساله اعتباری معادل مجموع درآمدهای پیش بینی شده مذکور در بند (الف) در ردیفی تحت عنوان " هزینه های خاص آموزش فنی و حرفه ای کشور " منظور و مصرف آن از شمول قانون محاسبات عمومی و سایر مقررات عمومی دولت مستثنی بوده و طبق آیین نامه ای که بنا به پیشنهاد شورای عالی هماهنگی آموزش فنی و حرفه ای کشور و تأیید وزارت امور اقتصادی و دارایی و سازمان برنامه و بودجه به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید، مصرف خواهد شد.»

آیین نامه اجرایی بند ب تبصره ۷۵ قانون بودجه سال ۶۲ در مورخه ۶۲/۴/۱۵ مشتمل بر ۳۰ ماده و ۱۲ تبصره در شورای عالی هماهنگی آموزش های فنی و حرفه ای کشور به تصویب رسید و سال ها به تداوم آموزش کار در انستیتو تکنولوژی ها استمرار بخشید.

اما متأسفانه با تبدیل انستیتو تکنولوژی ها به آموزشکده های فنی، بخشی از فرآیند آموزش مبتنی بر کار، تخریب شد. چراکه واحدهای یادگیری کار، جای خود را به واحدهای نظری و عملی دادند. این حزن آلودترین دوران در تاریخ انستیتو تکنولوژی هاست. چراکه همین تغییر رویه غلط، زمینه ای شد تا بعد از انقلاب، ارتقای تحصیلات هنرجویان انستیتو تکنولوژی ها از مسیر اصلی خود خارج شود و به فکر هیچ کس نرسد که برای ادامه تحصیل هنرجویانی که مهارتها و فنون مورد نیاز را با **کار کردن** در کارگاه ها آموخته بودند، دانشگاه هایی از همین جنس برپا کنند. یعنی انستیتو تکنولوژی هایی در مقاطع بالاتر تاسیس کنند که فناوری و مهارتها را نه با جزوه و کتاب بلکه با کار کردن، تولید کردن و خلق فناوری های نو آموزش دهند.

من به تفصیل در کتاب شرک زدگی به این بیماری مهلک پرداخته ام. در شالکه ذهنی همه ما که در دستگاه تعلیم و تربیت ایرانی تحصیل کرده ایم، این باور را القاء کرده اند که علم و سواد یعنی بلد بودن نظریه و تئوری. این **اوج ابتدال معنای سواد** در ایران است. ما امروز هرکسی را که مغزی پر از محفوظات دارد، باسواد می دانیم نه آنکه کاری از دستش برمی آید یا می تواند تولید کند، بیافریند و دردی از جامعه دوا کند. ما طوری به بار آمده ایم که نمی توانیم تولید کننده را باسواد و فرهیخته بدانیم. در نظر ما باسواد کسی است که پشت تریبون فقط حرف بزند یا به زیبایی سخنرانی کند، یا تئوری هایی که دیگران ساخته و پرداخته اند، برایمان تکرار کند.

«امروزه همه ما به آنهایی که مشتی پشم را به همت و اراده می ریسند و به اکسیر کاه و روناس و وسمه، ملون می کنند تا پشم پالوده از پشگل را به منزلت فرش و قالی تعالی دهند و خلقی را به شوکت این هنر عظیم به حیرت وادارند، بی سواد می نامیم. اما آنهایی که از عصاره کتاب هایی که صد سال پیش نگاشته شده اند و پس از سال ها انتظار، ترجمه گردیده اند، جزوه ای چند برگی می آریند تا همچون انبانی به عاریت مانده از چپاول راهزنان، به خورجین مغز جوانان بچپانند، بدون آنکه منشاء اثری باشد یا رنگ غیرتی را برای کار و عمل به جوش آورد، استاد و فرهیخته و باسواد می نامیم. امروز، کشاورزانی را که طی سال ها تجربه اندوزی و کسب علم زراعت از پدران و مادران رنج کشیده، به عرق جبین و همت بازو، خاک های عریان و آب های سرگردان را به هم می آمیزند تا زن و مرد ایرانی، نان عزت و استقلال بر سفره نهند، بی سواد می نامیم، اما اساتید دانشکده های کشاورزی را که در طول زندگی خویش به رویاندن آرزنی یا دروی جویی احساس نیاز نکرده اند، فرهیخته و باسواد لقب داده ایم.

ایلات و عشایری را که به تربیت دام و طیور، قرن ها بسان حج گذارانی مخلص و بی ریا، عمر و جوانی خویش را به پای سعی بین صفای بیلاق و مروه قشلاق ریخته اند، بی سواد می نامیم و اساتید دانشکده های دامپروری را که در طول زندگیشان نقشی در تولید یک گرم گوشت و شیر و ماست ندارند، از سر سفره نفت منتعم ساخته و آنان را باسواد، استاد و دانشمند خطاب می کنیم.

بنایان و گچکارانی را که در طول قرن ها، در کسوت استاد شاگردی، به سحر فرینده انگشتانشان، گل و آجر و آهک را به مرتبت مقرنس و معرق و کاشی، تعالی داده اند و خلقی را از این خلقت زیبا و اعجاز گونه به حیرت واداشته اند بی سواد می خوانیم و اساتید دانشکده های معماری و عمرانی را که در طول سال ها تحقیق و تلاش، از حل معمای ستون و ایوان های پرسپولیس یا عمارت منارجنبان و حمام شیخ بهایی عاجز مانده اند، باسواد می دانیم.

پیرزنانی را که در شهرها و روستاها، سال‌های سال به رقص دوار چرخه و دست، پنبه و پشم و ابریشم را می‌ریسند تا برای شوی و فرزندانشان پیراهن و شال و چوقا بیافند، و به آنان گرمی و عفت هدیه دهند، بی‌سواد می‌نامیم و روشنفکرانی را که در طول حیاتشان از رشتن مثنی پنبه عاجزند و فقط از پشت نقاب جامعه‌شناسی و تجدد معایی، بر سرنای برهنگی و بی‌عفتی می‌دمند، باسواد می‌نامیم.

کارگرانی را که به دم‌گرم‌غیرت و عزم‌مردانگی، آهن تفته خمیر می‌کنند و یوغ چرخ صنعت به گردن بسته‌اند تا نعش بی‌جان پیشرفت و توسعه این کشور را از مرداب عقب‌ماندگی بیرون بکشند، بی‌سواد می‌خوانیم و اساتید دانشگاه‌های صنعتی و پلی‌تکنیک را که به صنعت پشت کرده و سرمست از هیاهوی کف‌زدن‌های ممتد حضار در سمینارها و کنفرانس‌های بیهوده و بی‌ثمر، به وجد می‌آیند، باسواد و فرهیخته می‌نامیم.

تُجّار و اصناف و دَکّه‌دارانی را که در کسوت میرزا و حاجی و بُنکدار، نبض بازار را در دست دارند و قرن‌ها شرق و غرب کشور را به عالم پیوند داده و می‌دهند تا در مزرعه داد و ستد این کشور، بذر رونق بکارند و برکت درو کنند، بی‌سواد می‌نامیم، و استادان اقتصادی را که از رفع ساده‌ترین مشکلات بازار عاجزند و سالهاست که از حل معمای حذفِ ربا از بانک‌های ایران، تِلو تِلو می‌خورند و سرگیجه گرفته‌اند، باسواد و اندیشمند می‌خوانیم.» (شرک زدگی ۱۳۹۸)

انستیتو تکنولوژی‌ها تنها نقطه امید برای اصلاح **معنای سواد** در کشور بودند. با وجود آنها می‌شد به این باور دل بست که روزی خواهد رسید که در این کشور، آنهایی که می‌توانند کار کنند، تولید کنند یا چیزی بیافرینند به عنوان انسان باسواد به رسمیت شناخته شوند.

اما افسوس، بیماری ابتدال سواد در ایران، که با تقسیم واحدهای یادگیری کار، به واحدهای نظری و عملی مستقل از هم، به انستیتو تکنولوژی‌ها رسوخ کرد، با گشودن پای دانش‌آموزان نظری، به ویژه ریاضی فیزیک به آموزشکده‌ها حادث‌تر گردید. حضور این دانش‌آموزان به دلیل علاقه وافر به دانش‌های نظری و محاسباتی، زمینه را برای توسعه واحدهای نظری مساعد نمود و نبض یادگیری‌های مبتنی بر **کارکردن** را به شماره انداخت. از طرفی این ادعا و مطالبه را به آموزشکده‌ها سرایت داد که چرا فارغ‌التحصیلان آموزشکده‌ها اجازه ادامه تحصیل در سایر دانشگاه‌های کشور را ندارند. با دستورالعمل‌هایی شتابزده و غیرکارشناسی شده، دروازه‌های دانشگاه‌های نظری به سوی فارغ‌التحصیلان آموزشکده‌های فنی و حرفه‌ای گشوده شد و **آرزوی تاسیس** دانشگاه‌هایی را که در سطوح بالاتر از کاردانی، یادگیری مبتنی بر کار کردن را مبنای آموزش قرار دهند، از یادها زدود.

اما خرابی‌ها به همین جا ختم نشد. در سال ۱۳۹۱ با تصویب آئین‌نامه مالی معاملاتی دانشگاه فنی و حرفه‌ای، که از روی دانشگاه‌های نظری کپی شده بود، آخرین میخ‌ها بر تابوت آموزش مبتنی بر **کار، تولید و خدمت**، کوبیده شد.

امروز دیگر در آموزشکده‌ها و دانشکده‌های فنی و حرفه‌ای خبری از آئین‌نامه اجرایی بند ب تبصره ۷۵ نیست. یادگیری مبتنی بر فن، مهارت و کار کردن نیز معنایی ندارد. رشته‌های آموزشی به هفتاد درصد واحدهای نظری و سی درصد واحدهای عملی تقسیم شده‌اند.

با کنار گذاشتن تبصره ۷۵ و از صدقه سرآئین نامه مالی و معاملاتی، در صورت اصرار رؤسای آموزشکده ها به اساتید برای کار در کارگاه هایی که منجر به تولید محصولی برای فروش بشود، اساتید حق دارند رئیس خاخی را به اتهام سوء استفاده از قدرت به مراجع قضایی بسپارند. چراکه طبق قوانین امور اداری و استخدامی، اساتید اعم از هنرآموزان، مدرسان و اعضای هیأت علمی فقط موظف به تدریس و تحقیق اند و مشارکت آنها در تولید محصولی که منجر به فروش بشود، غیر قانونی است.

با کنار گذاشتن تبصره ۷۵، دانشجویان در صورت اجبار به کار در کارگاه هایی که منجر به تولید و فروش محصول می شوند، طبق قانون کار می توانند از دانشگاه حقوق ماهانه، عیدی پایان سال و حق بیمه مطالبه کنند.

با کنار گذاشتن تبصره ۷۵، شهرداری ها می توانند آموزشکده هایی را که موفق به فروش محصولات خود می شوند، به اتهام تغییر کاربری آموزشی به کاربری تجاری و یا خدماتی، مورد پیگرد قضایی قرارداد و آموزشکده ها را به پرداخت جریمه های سنگین متهم نمایند.

با کنار گذاشتن تبصره ۷۵، در صورت تولید محصول یا امکان ارائه خدمات به بازار و حتی به سایر مراکز آموزشی، هیچ آموزشکده ای اجازه صدور فاکتور فروش ندارد. چراکه با کنار گذاشتن تبصره ۷۵ مشمول قوانین سایر مراکز آموزشی هستند و فقط مرکز آموزشی به حساب می آیند. یعنی خارج از فعالیتهای آموزشی و پژوهشی حق هیچ نوع تبادل مالی را ندارند. وزارت دارایی حق صدور کد اقتصادی به آنها را ندارد و تبادل مالی بدون فاکتور فروش به منزله تمرد از قانون و فرار مالیاتی است و مشمول جرائم مصوب است.

با کنار گذاشتن تبصره ۷۵، در صورت احراز تبادل مالی از قبیل فروش محصولات، آموزشکده خاخی ملزم به پرداخت تمامی مالیات ها و عوارض دولتی ناشی از درآمد هاست.

با کنار گذاشتن تبصره ۷۵، فروش محصولات بدون رعایت قوانین حمایت از مصرف کننده (یعنی فقدان آرم استاندارد، و پروانه فروش اخذ شده از مراجع قانونی) جرم محرز تلقی می گردد.

با کنار گذاشتن تبصره ۷۵، فروش هر نوع دست ساخته توسط دانشجویان، اساتید یا حتی کارکنان، خارج از قانون فروش وسایل اسقاطی ممنوع است و رؤسای آموزشکده ها، متهم به اختلاس و فروش اموال دولتی خواهند شد.

با کنار گذاشتن تبصره ۷۵، در صورت فروش محصولات یا خدمات، پرداخت هر نوع حق الزحمه به کارمندان، دانشجویان و اساتید آموزشکده ها، مشمول قانون منع مداخله کارکنان در تبادلات مالی ادارات گردیده و کلیه وجوه پرداخت شده باید به خزانه دولت استرداد گردد و...

امروز اگر دانشجویان و اساتید از پوشیدن لباس کار تفره می روند و حتی بعضی از آنها این نوع رفتارها را دور از شأن خود می دانند. یا اگر با حذف پست های متصدی و مسئول کارگاه هر روز بر شمار کارمندان پشت میز نشین افزوده می شود، یا اگر حضور در کارگاه ها به تفنن و شوخی تبدیل شده است و به راحتی می توان با سؤال های

شفاهی، درس های عملی را پاس کرد، اگر امروز فارغ التحصیلان آموزشکده های فنی و حرفه ای بدون هر نوع درس یا واحد پیشنیازی قادر به ادامه تحصیل در سایر دانشگاه های کشورند و تلخ تر از همه اگر امروز دانشگاه فنی و حرفه ای به عنوان موفق ترین دانشگاه در برگزاری آموزش های مجازی شناخته می شود، فقط یک معنا دارد و آن اینکه دانشگاه فنی و حرفه ای دیگر هیچ شباهتی به انستیتو تکنولوژی ها ندارد.

یعنی دیگر قرار نیست دانشجویان ما با کار کردن و تولید کردن یا ارائه خدمت، فناوری و مهارت یاد بگیرند، آنها قرار است با پاس کردن هفتاد درصد واحدهای نظری و سی درصد واحدهای عملی فارغ التحصیل شوند.

یعنی اینکه، دانشگاه فنی و حرفه ای با کنار گذاشتن آئین نامه اجرایی بند ب ۷۵ و تصویب آئین نامه مالی و معاملاتی هیچ فرقی با سایر دانشگاه ها ندارد، و این یعنی دانشگاه فنی و حرفه ای قابل ادغام با سایر دانشگاه های کشور است و دیگر لزومی به ادامه حیات و بقای آن نیست.

با مراجعه به سایر بندهای تبصره ۷۵ در قانون بودجه ۶۲ آشکار می شود که سیاستگذاران و برنامه ریزان کلان کشور در آن برهه از تاریخ، به تفاوت نقش ها و رسالت های دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی کشور واقفند. لذا اگر برای انستیتو تکنولوژی ها و هنرستانهای فنی و حرفه ای، بند ب این تبصره را طراحی و تدوین نمودند، برای سایر دانشگاه های کشور آئین نامه های توسعه تحقیق و حتی درآمد زایی از محل تحقیقات وضع کردند.

نباید فراموش شود طبق آئین نامه مالی و معاملاتی، برنامه ها و فعالیتهایی که برای توسعه پژوهش و تحقیق پیش بینی و طراحی شده است، هرگز قابل قیاس با آئین نامه اجرایی تبصره ۷۵ نیست. چراکه این تبصره یادگیری مبتنی بر کارکردن و تولید را به سرنوشت تحصیلی دانشجویان تبدیل می کرد و اساتید را ملزم به حضور فعال و موثر در کارگاه ها می نمود، در حالی که آئین نامه های متناظر با پژوهش و تحقیق که به صرف ارتقای علمی و شغلی اساتید یا برگزاری مسابقات دست ساخته های دانشجویی در آئین نامه های مالی و معاملاتی وضع شده اند، همانند دروس و واحدهای اختیاری، سهمی در سرنوشت تحصیلی دانشجویان نداشته و الزامی برای انجام این نوع فعالیتها برای اساتید و هنرجویان به وجود نمی آورند.

امید است قبل از نابودی کامل این مراکز مهم و استراتژیک برای توسعه و پیشرفت، سیاستگذاران و برنامه ریزان کلان و عالی رتبه کشور، به اهمیت تداوم فعالیت این مراکز پی برده و چاره اندیشی کنند.